

شخصیت کنیزک در مثنوی مولوی

نرگس خادمی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

ابوالقاسم قوام

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از جایگاه‌هایی که زن گاهی در آثار کلاسیک فارسی در آن ظاهر می‌شود، جایی است که در آن به‌عنوان کنیز، در خدمت فرد یا گروهی از افراد است. زن در این جایگاه، در نقشی منفعل و اغلب به‌عنوان هدف جنسی صرف و در خدمت غرایز فرد یا افرادی در جایگاه اجتماعی بالاتر است. هدف این جستار، ارائهٔ تحلیلی از کنیزک به‌عنوان عاملی داستانی در مثنوی مولوی است. به این منظور، از الگوی کنشگرهای گریماس استفاده کردیم که الگویی کارآمد در تعیین میزان کنش‌مندی یا کنش‌پذیری عامل داستانی است. گریماس در معناشناسی روایی، الگویی پیشنهاد می‌دهد که شامل شش کنشگر است. این کنشگرها تمام کنش‌های داستانی را تحت پوشش قرار می‌دهد. این شش کنشگر عبارت‌اند از: کنشگر، شیء ارزشی، فرستنده، گیرنده، بازدارنده و سودبرنده. در این پژوهش با بررسی شخصیت کنیزک در ارتباط متقابل او با عوامل داستانی دیگر، بر اساس یک بررسی آماری، به این نتیجه رسیدیم که شخصیت کنیزک تقریباً در تمام موقعیت‌های چهارده‌گانهٔ بررسی‌شده، در جایگاه شیء ارزشی و مفعول شخصیت‌هایی چون شاه، خلیفه و پهلوان قرار می‌گیرد. همچنین از آنجایی که در تمام موارد بررسی‌شده نیروی تحریک‌کنندهٔ کنشگر، عامل شهوت است، کنیزک در تمام موقعیت‌ها کاملاً منفعل و در نقش هدفی جنسی است.

واژه‌های کلیدی: مثنوی، گریماس، الگوی کنشگرها، کنیزک، نقد ادبی، تحلیل روایت.

* نویسندهٔ مسئول: khademi.narges@gmail.com

مقدمه

یکی از شیوه‌های کاربردی نقد متون ادبی، معناشناسی است. ای جی گریماس^۱، پایه‌گذار مکتب نشانه‌شناسی پاریس، بعد از ولادیمیر پراپ^۲ - که به بررسی ریخت‌شناسی قصه‌های پریان روسی پرداخت - از کسانی بود که بر ساختار روایت‌ها تکیه کرد و کوشید عناصر سازنده روایت‌ها را توصیف کند. گریماس بر این باور است می‌توان از عناصر روساختی عینی به ساختارهایی دست یافت که در عمق متن واقع شده‌اند و دارای معنایند. از نظر گریماس که کار را بر اساس زبان‌شناسی سوسور^۳ و یاکوبسن^۴ آغاز کرده است، دلالت با تقابل‌های دوتایی شروع می‌شود. پایین و بالا، چپ و راست، و تاریک و روشن بر اساس تقابلی که با هم دارند، در ارتباط با یکدیگر تعریف می‌شوند. از دیدگاه او، هیچ بالایی بدون پایین شکل نمی‌گیرد و خوب بدون بد معنا نمی‌دهد؛ بنابراین معنا به واسطه تقابل‌هایی که میان دو واحد معنایی قائل می‌شویم شکل می‌گیرد.

گریماس یک سطح تفکر پیش‌زبانی را فرض می‌کند که در آن به این تقابل‌های ابتدایی شکلی انسان‌گونه داده می‌شود که به واسطه آن، تقابل‌های منطقی یا مفهومی ناب به مشارکینی در یک موقعیت جدلی بدل می‌شوند؛ موقعیتی که وقتی مجال توسعه زمانی پیدا کند، به یک قصه بدل می‌شود. اگر به این مشارکین ویژگی‌های فردیت‌بخش^۵ داده شود، به کنشگر یا به عبارت دیگر شخصیت تبدیل می‌شوند (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

شخصیت از عناصر کلیدی روایت است و روایت بی‌حضور آن، مفهوم پیدا نمی‌کند. در هر داستانی این شخصیت است که حالت پایدار نخستین را دگرگون می‌کند و مدار داستان را به وجود می‌آورد. شخصیت‌های داستان به گروهی دیگر از اشخاص (خوانندگان) آگاهی، لذت یا اندوه می‌بخشد. «انسان ادبیات داستانی را آفرید تا با این ابزار پیچیدگی‌های شبکه روابط انسانی، درون و برون خود، تجربه‌ها و احساسات و عواطف، رابطه انسان با هستی و به‌ویژه وضعیت انسان در هستی را بیان کند و بشناساند.» (محمّدی، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

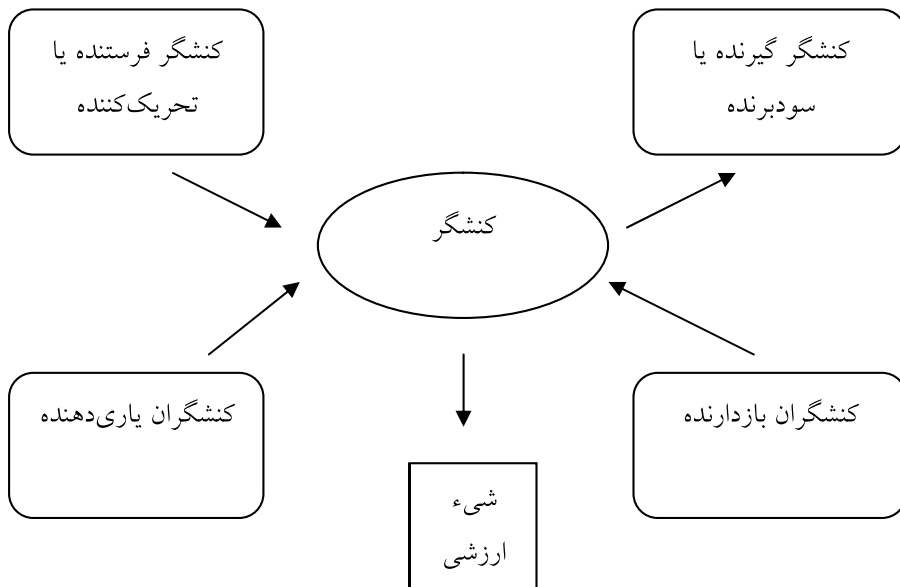
واژه «کنشگر» از شخصیت داستانی فراتر می‌رود؛ زیرا کنشگر ممکن است فرد، شیء، گروه و یا واژه‌ای انتزاعی مانند آزادی باشد. برای نمونه، اگر «میل به فتح قله»

کسی را به صعود به قله وادارد، این میل نقش کنشگر را دارد. از نظر گریماس، کنشگران گرانیگاه روایت به‌شمار می‌آیند. کنشگر کسی یا چیزی است که کنش را انجام می‌دهد و یا اینکه عملی نسبت به او صورت می‌گیرد. در واقع فاعل و مفعول، هر دو، می‌توانند کنشگر باشند. ویژگی دیگر الگوی کنشگرها این است که در این الگو، هر کدام از کنشگرها می‌توانند به طور هم‌زمان جایگاه‌های متفاوتی را در روایت اشغال کنند. برای نمونه، فاعل یا کنشگر می‌تواند به‌عنوان عامل تحریک‌کننده یا گیرنده هم عمل کند. از سوی دیگر، شیء ارزشی می‌تواند به‌عنوان مفعول چندین فاعل عمل کند (Vilhjalmsdottir and Tulinius, 2009).

بر اساس الگوی کنشگرهای گریماس، عوامل روایت به شش عامل تقبیل می‌یابند و اهمیت آن‌ها در الگوی کنشگرها، نه از جهت بازنمایی آن‌ها توسط راوی، بلکه در پردازش آن‌ها از طریق وارد کردنشان در سلسله‌ای از روابط پیچیده متقابل است (Hermen, 2000). این عوامل شش‌گانه که کنش‌های داستان را به طور کامل پوشش می‌دهند عبارت‌اند از:

۱. فرستنده یا تحریک‌کننده: عامل یا نیرویی است که «کنشگر» را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد. برای نمونه در کوه‌نوردی، انگیزه‌ای که کنشگر را به صعود وادار می‌کند، عامل فرستنده است.
۲. گیرنده: کسی است که از کنش «کنشگر» سود می‌برد.
۳. کنشگر: معمولاً مهم‌ترین شخصیت داستان است که عمل را انجام می‌دهد و به سوی «شیء ارزشی» خود می‌رود.
۴. شیء ارزشی: هدفی است که کنشگر به سوی آن می‌رود یا عملش را بر روی آن انجام می‌دهد.
۵. کنشگر بازدارنده: کسی است که جلوی رسیدن «کنشگر» را به «شیء ارزشی» می‌گیرد. برای نمونه در کوه‌نوردی، هوای بد یا گردنه‌های خطرناک عامل بازدارنده هستند.

۶. کنشگر یاری‌دهنده: او «کنشگر» را یاری می‌دهد تا به «شیء ارزشی» برسد. در کوه‌نوردی، هوای خوب عامل یاریگر است. شکل زیر الگوی کنشگرها نامیده می‌شود. ترتیب جای گرفتن کنشگرها و جهت پیکان‌ها اهمیت بسیاری دارد:



فرستنده کنشگر را به دنبال شیء ارزشی می‌فرستد تا گیرنده از آن سود برد. در جریان جست‌وجو، کنشگران یاری‌دهنده او را یاری می‌دهند و کنشگران بازدارنده مانع او می‌شوند (Greimas, 1983: 86).

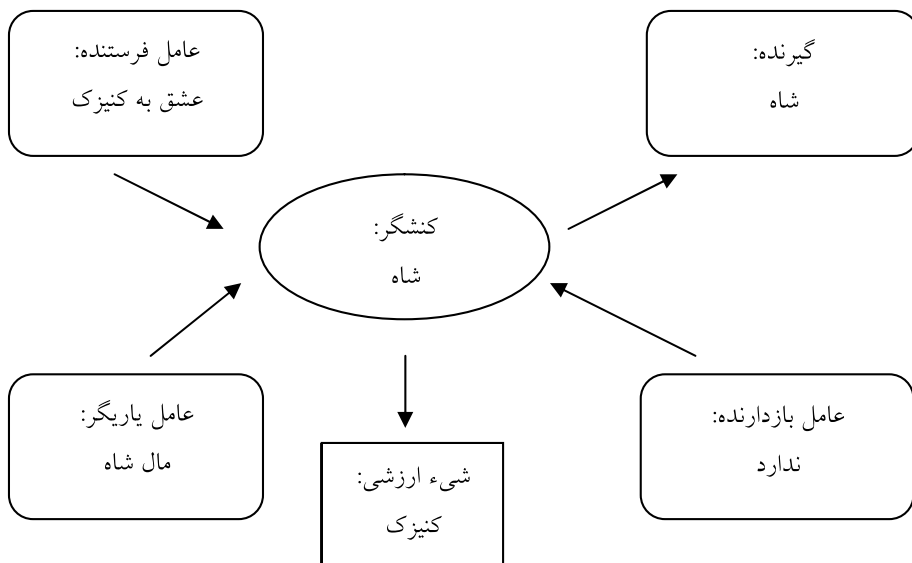
نگارندگان این مقاله با تطبیق سه حکایت *مثنوی* بر الگوی کنشگرهای گریماس و با رویکردی معناشناسانه به سلسله‌روابط عوامل داستانی، در پی مقایسه میزان تأثیر و انفعال کنیزک در روند روایت‌ها و توصیف شخصیت او و انگیزه‌های تعیین‌کننده در نوع روابط او با شخصیت‌های داستانی دیگر هستند. در این نوشتار بر سه حکایت از *مثنوی* تکیه شده که در آن‌ها نقش این عامل داستانی به طور برجسته‌ای در پیشبرد روند روایت دخیل بوده است. ابیات حکایات بنا به ضرورت، خلاصه شده است؛ اما این خلاصه‌سازی به فهم خواننده برای درک کنش‌های محوری خللی وارد نمی‌کند.

حکایت عاشق شدن شاه بر کنیزک

موقعیت اول

بود شاهمی در زمانی پیش از این
اتفاقاً شاه روزی شد سوار
یک کنیزک دید شه بر شاهراه
مرغ جانش در قفس چون می‌تپید
ملک دنیا بودش و هم ملک دین
با خواص خویش از بهر شکار
شد غلام آن کنیزک جان شاه
داد مال و آن کنیزک را خرید
(ابیات ۳۶-۴۰)

موقعیت اول داستان در چهار بیت اول حکایت شکل می‌گیرد. راوی در این موقعیت، شاه را به‌عنوان کنشگر اصلی از یک‌سو و کنیزک را به‌عنوان شیء ارزشی از سوی دیگر به خواننده معرفی می‌کند. نیرویی که کنشگر را به سوی شیء ارزشی سوق می‌دهد، عاشق شدن شاه بر کنیزک است و عامل یاریگر، مال پادشاه است که شاه با آن کنیزک را می‌خرد و صاحب او می‌شود. در این موقعیت، عامل بازدارنده‌ای در مسیر رسیدن کنشگر به شیء ارزشی وجود ندارد. الگوی کنشگرهای این موقعیت این‌گونه ترسیم می‌شود:



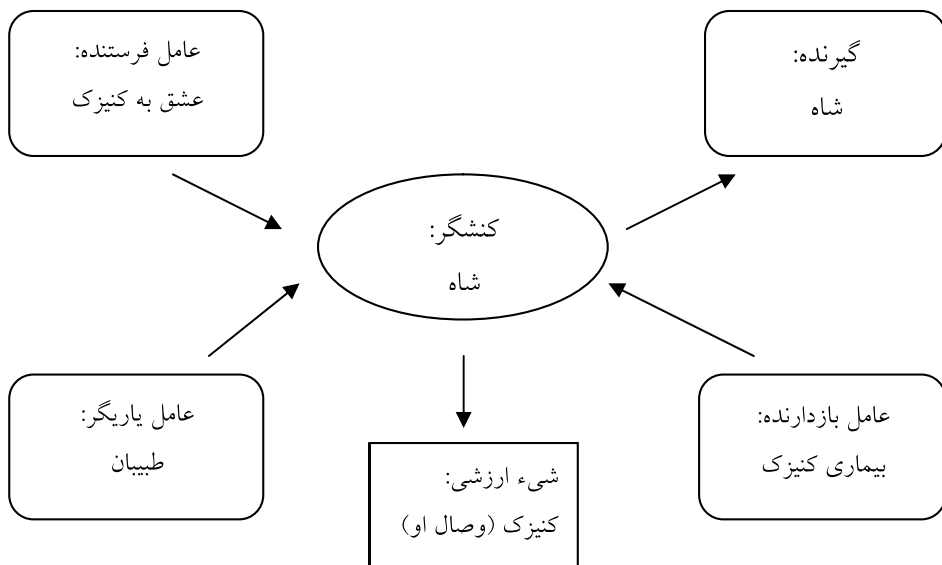
موقعیت دوم

برش دوم داستان با این ابیات آغاز می‌شود:

چون خرید او را و برخوردار شد
شه طبیان جمع کرد از چپ و راست
جان من سهل است جانم جان اوست
هر که درمان کرد مر جان مرا
جمله گفتندش که جانبازی کنیم
گر خدا خواهد، نگفتند از بطر
هر چه کردند از علاج و از دوا
آن کنیزک از قضا بیمار شد
گفت جان هر دو در دست شماست
دردمند و خسته‌ام درمانم اوست
برد گنج و در و مرجان مرا
فهم گرد آریم و انبازی کنیم
پس خدا بنمودشان عجز بشر
گشت رنج افزون و حاجت ناروا

(ابیات ۴۰-۵۴)

در این موقعیت، کنشگر همچنان شاه است؛ اما شیء ارزشی، رسیدن به وصال کنیزک است. بیماری کنیزک به عنوان عامل بازدارنده اصلی ظاهر می‌شود. طبیان هم که در درمان کنیزک می‌کوشند، عوامل یاریگر کنشگر به شمار می‌آیند. عامل بازدارنده، خداوند است که خواهان آشکار کردن عجز بشر به عوامل یاریگر است. عامل بازدارنده فرعی، ناسپاسی طبیان و در نتیجه «انشاءالله» نگفتنشان است. الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه نشان داده می‌شود:



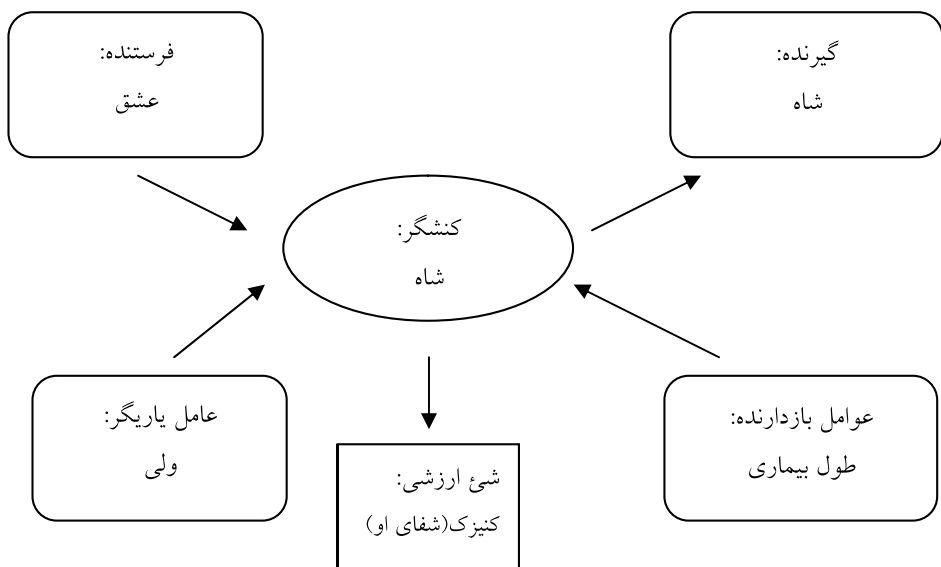
موقعیت سوم

این موقعیت از جایی آغاز می‌شود که شاه از طبیبان ناامید می‌شود و به سوی مسجد می‌رود و در آنجا عامل یاریگر اصلی را در عالم خواب می‌شناسد. در مرحله بعد، عامل یاریگر هیئت واقعی به خود می‌گیرد:

شبه چو عجز آن حکیمان را بدید	پایرهنه جانب مسجد دوید
رفت در مسجد سوی محراب شد	سجده گاه از اشک شبه پر آب شد
در میان گریه خوایش در ربود	دید در خواب او که پیری رونمود
گفت: ای شبه مژده! حاجات رواست	گر غریبی آیدت فردا، ز ماست
چون رسید آن وعده گاه و روز شد	آفتاب از شرق اخترسوز شد
دید شخصی، فاضلی، پرمایه‌ای	آفتابی در میان سایه‌ای

(ابیات ۵۵-۶۸)

الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می‌شود:



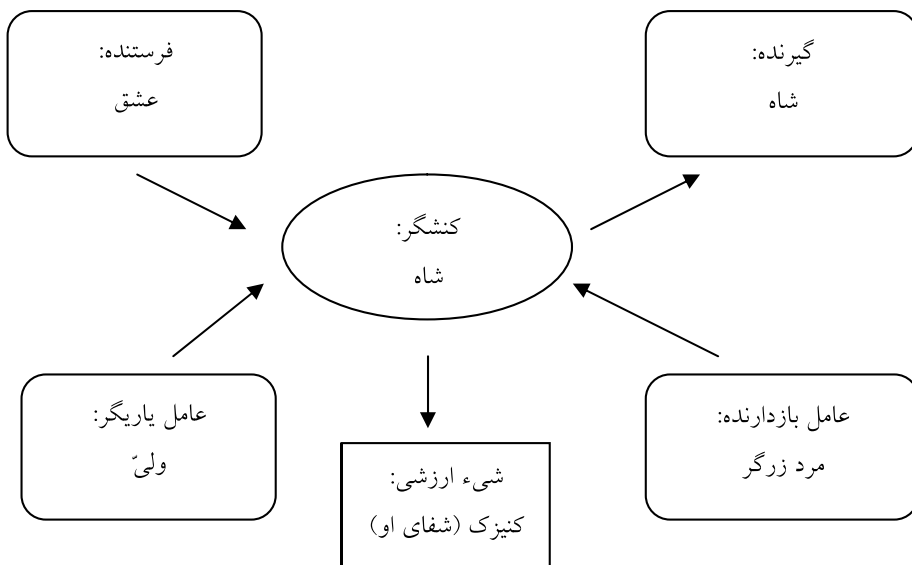
موقعیت چهارم

این موقعیت به این دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است که در آن، عامل بازدارنده اصلی در رسیدن کنشگر به شیء ارزشی خود ظاهر می‌شود. او همان مرد زرگر است که عشق به او باعث بیماری کنیزک شده است. در این موقعیت عامل یاریگر، ولی است که به راز عاشقی کنیزک پی می‌برد.

چون گذشت آن مجلس و خوان کرم	دست او بگرفت و برد اندر حرم
قصه رنجور و رنجوری بنخواند	بعد از آن در پیش رنجورش نشاند
دید از زارش، کو زار دل است	تن خوش است و او گرفتار دل است
نبض جست و روی سرخ و زرد شد	کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت	اصل آن درد و بلا را باز یافت

(ابیات ۱۰۱-۱۶۹)

الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه نمایان می‌شود:



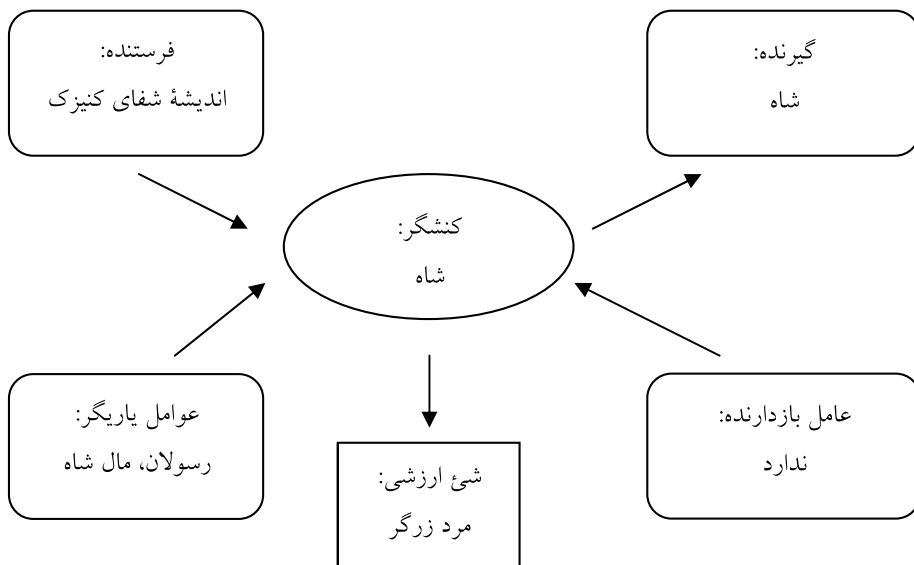
موقعیت پنجم

این موقعیت با این ابیات آغاز می‌شود:

بعد از آن برخاست و عزم شاه کرد	شاه را زان شمه‌ای آگاه کرد
گفت تدبیر آن بود کان مرد را	حاضر آریم از پی این درد را
مرد زرگر را بخوان زان شهر دور	با زر و خلعت بده او را غرور
شه فرستاد آن طرف یک دو رسول	حاذقان و کافیان بس عدول
مرد مال و خلعت بسیار دید	غرّه شد از شهر و فرزندان برید

(ابیات ۱۸۲-۱۹۰)

در این موقعیت، شاه به عنوان کنشگر اصلی در پی یافتن مرد زرگر است تا از این راه کنیزک بهبود یابد. عوامل یاریگر او در وهله اول رسولانی هستند که به دنبال مرد زرگر می‌فرستند و در وهله دوم مال او است که زرگر را وسوسه می‌کند و وامی‌دارد تا با رسولان روانه شود. عامل فرستنده باز هم عشق شاه به کنیزک و امید به شفای اوست. الگوی کنشگرهای این موقعیت چنین ترسیم می‌شود:



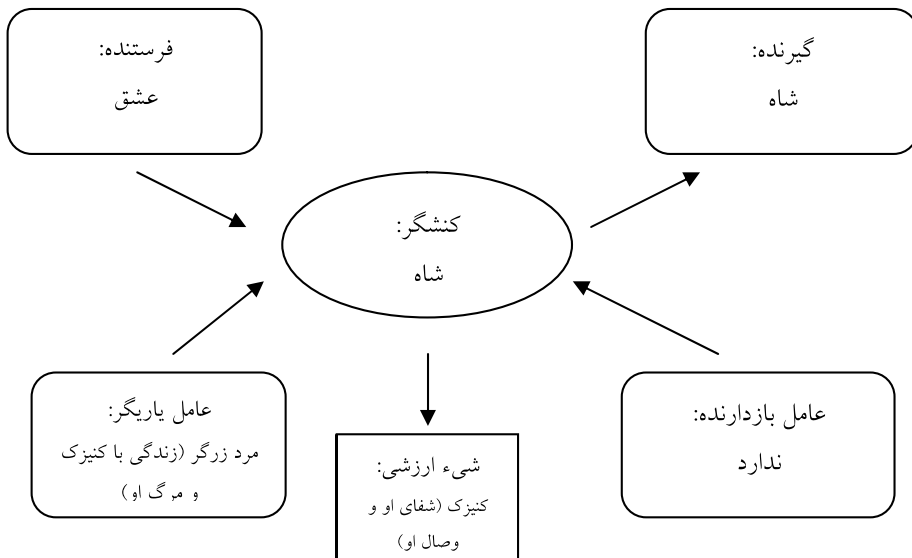
موقعیت ششم

این مرحله، موقعیت پایانی داستان است. مرد زرگر که تا پیش از این در نقش عامل بازدارنده عمل می‌کرد، این بار به‌عنوان عامل یاریگر اصلی وارد روایت می‌شود. کنیزک پس از وصال او بهبود می‌یابد و با مرگ زرگر از او دل می‌برد؛ به این ترتیب راه برای وصال شاه و کنیزک هموار می‌شود و کنشگر موقعیت آغازین روایت به شیء ارزشی می‌رسد:

سوی شاهنشاه بردندش به ناز	تا بسوزد بر سر شمع طراز
شاه دید او را بسی تعظیم کرد	مخزن زر را بدو تسلیم کرد
پس حکیمش گفت کای سلطان مه	آن کنیزک را بدین خواجه بده
تا کنیزک در وصالش خوش شود	آب وصلش دفع آن آتش کند
شه بدو بخشید آن مه‌روی را	جفت کرد آن هر دو صحبت‌جوی را
مدت شش ماه می‌رانند کام	تا به صحت آمد آن دختر تمام
بعد از آن از بهر او شربت بساخت	تا بنخورد و پیش دختر می‌گذاخت
چون ز رنجوری جمال او نماند	جان دختر در وبال او نماند
چونک زشت و ناخوش و رخ زرد گشت	اندک‌اندک در دل او سرد شد
خون دوید از چشم همچون جوی او	دشمن جان وی آمد روی او
گفت من آن آهوم کز ناف من	ریخت آن صیاد خون صاف من
این بگفت و رفت دردم زیر خاک	آن کنیزک شد ز رنج و عشق پاک

(ابیات ۱۹۲-۲۱۶)

الگوی کنشگرهای این مرحله هم این‌گونه ترسیم می‌شود:



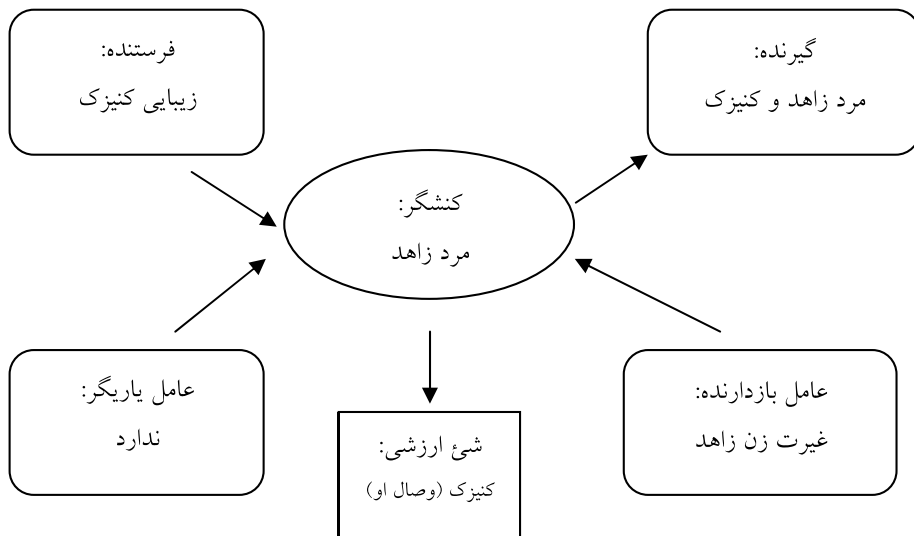
حکایت مرد زاهد و کنیزک

موقعیت اول

داستان با این ابیات آغاز می‌شود:

زاهدی را یک زنی بُد بس غیور هم بُد او را یک کنیزک همچو حور
زن ز غیرت پاس شوهر داشتی با کنیزک خلوتش نگذاشتی
(ابیات ۲۱۶۳-۶۴)

راوی در دو بیت آغازین حکایت مرد زاهد را کنشگر، کنیزک را شیء ارزشی، زیبایی کنیزک را عامل فرستنده و زن زاهد را عامل بازدارنده معرفی می‌کند. عوامل سودبرنده آن‌گونه که روشن است، مرد زاهد و کنیزک هستند. الگوی کنشگرهای این موقعیت این‌گونه ترسیم می‌شود:



موقعیت دوم

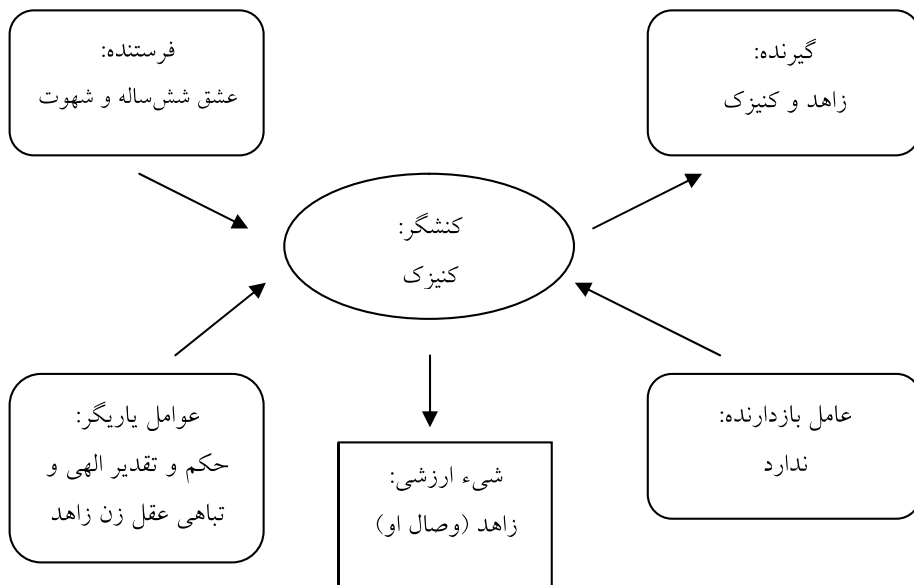
این موقعیت در ادامه موقعیت اول با این ابیات شکل می‌گیرد:

مدتی زن شد مراقب هر دو را	تا کشان فرصت نیفتد در خلا
تا درآمد حکم و تقدیر اله	عقل حارس خیره‌سر گشت و تباه
بود در حمام آن زن، ناگهان	یادش آمد طشت و در خانه بُد آن
با کنیزک گفت رو هین مرغ‌وار	طشت سیمین را ز خانه ما بیار
آن کنیزک زنده شد چون این شنید	که به خواجه این زمان خواهد رسید
عشق شش‌ساله کنیزک را بُد این	که بیابد خواجه را خلوت چنین
گشت پُرآن جانب خانه شتافت	خواجه را در خانه در خلوت بیافت
هر دو عاشق را چنان شهوت ربود	که احتیاط و یاد در بستن نبود
هر دو با هم درخزیدند از نشاط	جان به جان پیوست آن دم ز اختلاط

(ابیات ۲۱۶۵-۷۵)

در این موقعیت، کنشگر اول کنیزک است؛ چون کنش آغازین موقعیت را او انجام می‌دهد. مرد زاهد در نقش شیء ارزشی است و سودبرنده نیز هر دوی آن‌ها هستند. عامل فرستنده، عشق شش‌ساله آن دو به هم است. عوامل یاریگر هم تباه شدن عقل زن

زاهد در مرتبه اول و حکم و تقدیر اله در مرتبه بالاتر است. الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می شود:



حکایت خلیفه مصر و شاه موصل

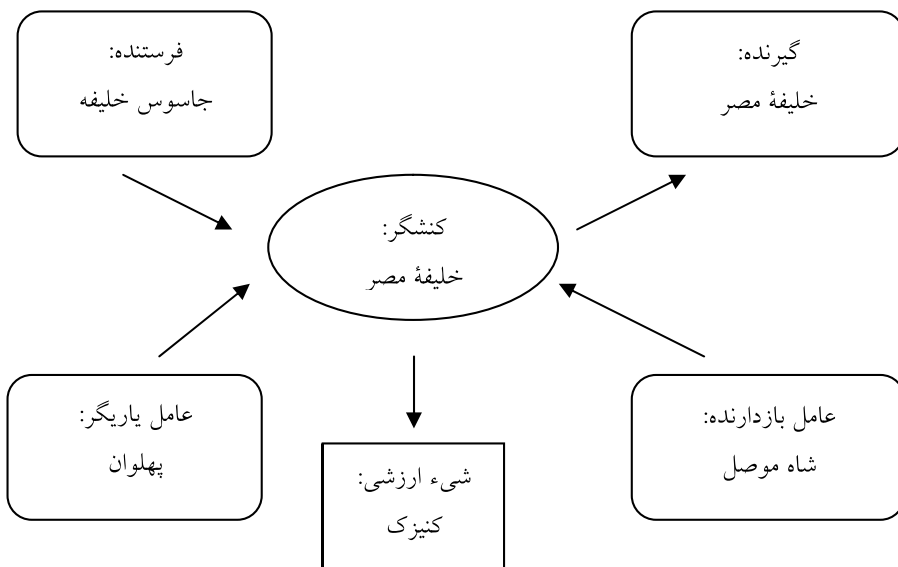
موقعیت اول

خواننده در ابیات آغازین به ترتیب کنشگر، شیء ارزشی، سودبرنده، فرستنده و عامل یاریگر را می شناسد:

مر خلیفه مصر را غماز گفت	که شه موصل به حوری گشته جفت
یک کنیزک دارد او اندر کنار	که به عالم نیست ماندش نگار
در بیان ناید که حسنش بی حد است	نقش او این است کاندرا کاغذ است
نقش در کاغذ چو دید آن کیقباد	خیره گشت و جام از دستش فتاد
پهلوانی را فرستاد آن زمان	سوی موصل با سپاه بس گران
که اگر ندهد به تو آن ماه را	برکن از بُن آن در و درگاه را

(ابیات ۳۸۳۱-۳۶)

کنشگر این موقعیت خلیفه مصر است. مرد غمّاز با نشان دادن تصویر کنیزک - که همان شیء ارزشی است - خلیفه را به روانه کردن پهلوان - که همان عامل یاریگر است - برای گرفتن کنیزک تحریک می‌کند. عامل سودبرنده همان گونه که روشن است، شخص خلیفه است. الگوی کنشگرهای این قسمت این‌گونه نشان داده می‌شود:

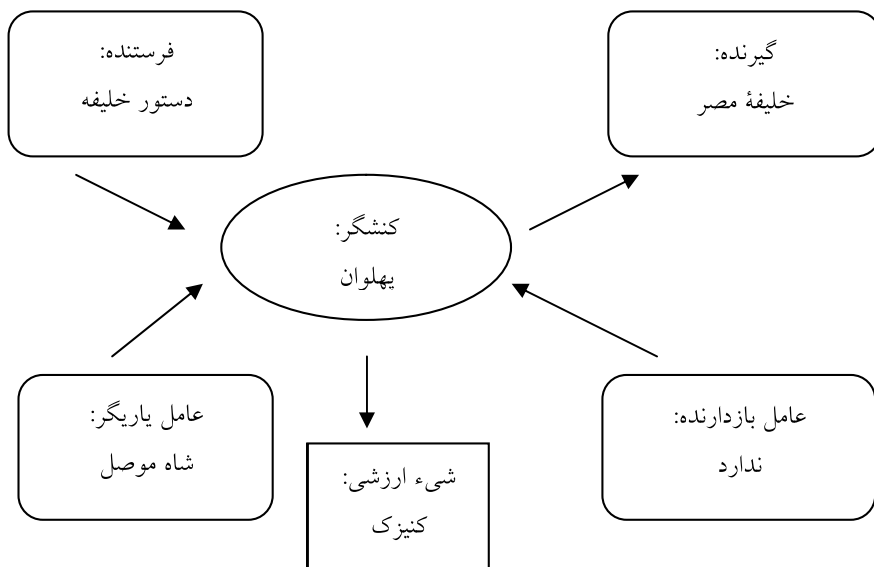


موقعیت دوم

این موقعیت در قالب ابیات زیر ظاهر می‌شود:

پهلوان شد سوی موصل با حشم	با هزاران رستم و طبل و علم
هفته‌ای کرد این چنین خون‌ریز گرم	برج سنگین سست شد چون موم نرم
شاه موصل دید پیکار مهول	پس فرستاد از درون پیشش رسول
چون رسول آمد به پیش پهلوان	داد کاغذ اندرو نقش و نشان
بنگر اندر کاغذ، این را طالبم	هین بده، ورنه کنون من غالبم
چون رسول آمد بگفت آن شاه نر	صورتی کم گیر زود این را ببر
(ابیات ۳۸۳۸-۵۰)	

در این موقعیت پهلوان در مقام کنشگر فرعی در پی شیء ارزشی است. عامل فرستنده، دستور خلیفه است و سودبرنده نیز خلیفه مصر است. شاه موصل که در موقعیت پیشین در مقام عامل بازدارنده عمل می‌کرد، این بار در نقش عامل یاریگر ظاهر می‌شود و کنیزک را به پهلوان می‌بخشد. الگوی کنشگرهای این موقعیت این گونه ترسیم می‌شود:



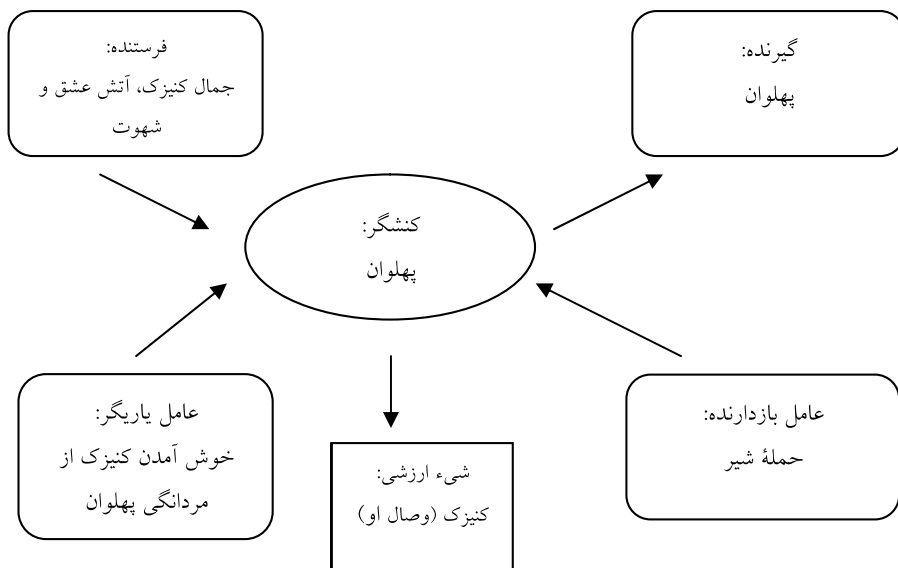
موقعیت سوم

گشت عاشق بر جمالش آن زمان
تا فرود آمد به بیشه و مرجگاه
که نداند او زمین از آسمان
عقل کو و از خلیفه خوف کو؟
چیست عقل تو فجل ابن الفجل
برزده بر قلب لشگر ناگهان
پیش شیر آمد چو شیر مست نر
زود سوی خیمه مهرو شتافت

چونک آوردش رسول آن پهلوان
بازگشت از موصل و می‌شد به راه
آتش عشقش فروزان آن چنان
قصد آن مه کرد اندر خیمه او
چون زند شهوت در این وادی دهل
دید شیرنر سیه از نیستان
پهلوان مردانه بود و بی‌حذر
زد به شمشیر و سرش را بر شکافت

آن بت شیرین‌لقای ماه‌رو در عجب درماند از مردی او
جفت شد با او به شهوت آن زمان متحد گشتند حالی آن دو جان
(ابیات ۳۸۵۲-۹۱)

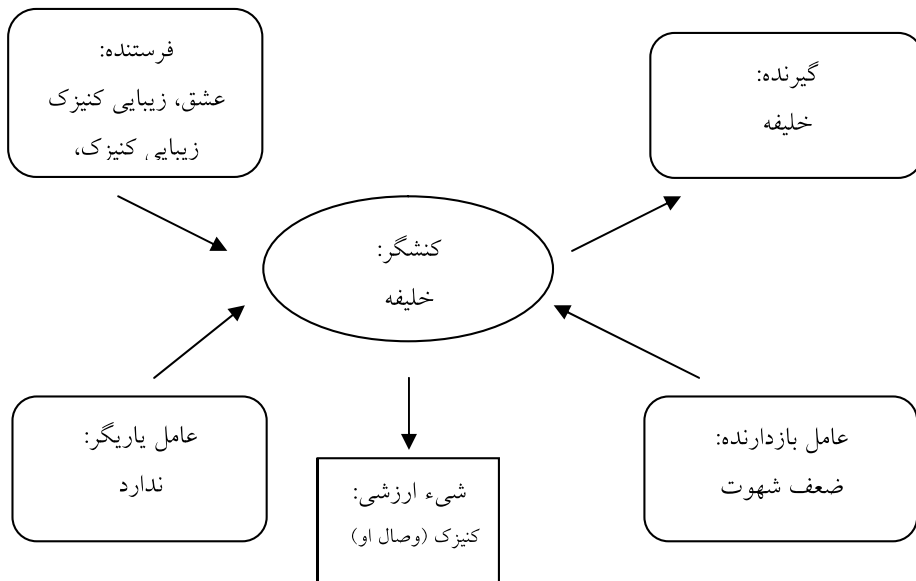
در این موقعیت، جمال کنیزک و نیروی عشق و شهوت عوامل فرستنده یا تحریک‌کننده پهلوان برای قصد کردن وصال کنیزک است. اما حمله شیر به‌عنوان عامل بازدارنده وارد جریان روایت می‌شود و در ادامه خوش آمدن کنیزک از شجاعت و مردانگی پهلوان به‌عنوان عامل یاریگر ظاهر می‌شود. الگوی کنشگرهای این موقعیت این‌چنین ترسیم می‌شود:



موقعیت چهارم

چون بدید او را خلیفه، مست گشت دید صدچندان که وصفش کرده بود
آن خلیفه کرد رای اجتماع چون میان پای آن خاتون نشست
پس ز بام افتاد او را نیز طشت کی بود خود دیده مانند شنود
سوی آن زن رفت از بهر جماع پس قضا آمد، ره عیشش بیست
(ابیات ۳۹۰۴-۹۴۴)

خلیفه در مقام کنشگر، در پی شیء ارزشی - که رسیدن به وصال کنیزک است - وارد عمل می‌شود؛ اما ضعف شهوت به‌عنوان عامل بازدارنده مانع او می‌شود. عامل فرستنده همچنان نیروی عشق و شهوت است.



موقعیت پنجم

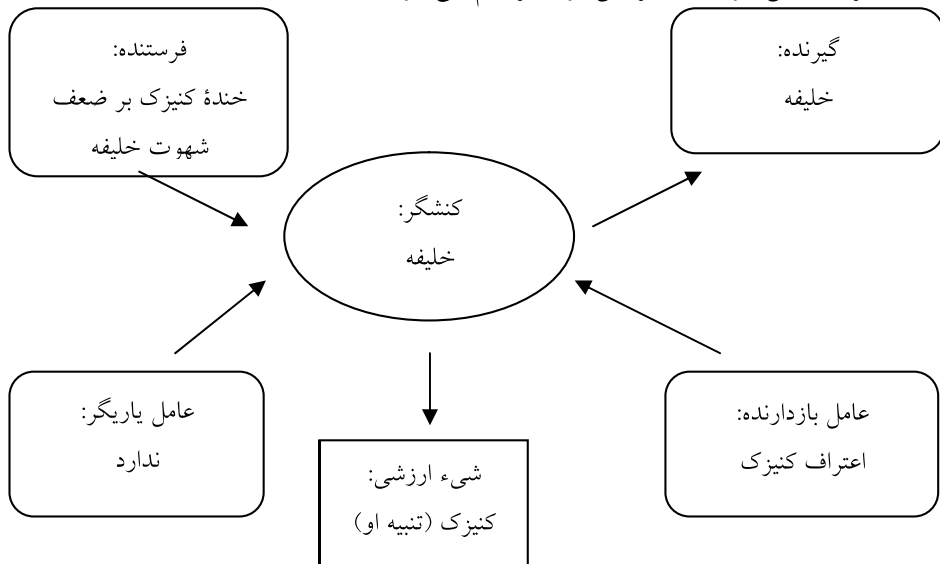
آمد اندر قهقهه خنده‌ش گرفت
که بکشت او شیر و اندامش چنان
پس خلیفه طیره گشت و تندخو
گفت سرّ خنده وا گو ای پلید
راستی گو عشوه نتوانیم داد
مردی آن رستم صد زال را

(ابیات ۲۹۴۷-۶۵)

زن بدید آن سستی او از شگفت
یادش آمد مردی آن پهلوان
هیچ ساکن می‌نشد آن خنده زو
زود شمشیر از غلافش برکشید
در دلم زین خنده ظنی اوفتاد
زن چو عاجز شد، بگفت احوال را

خلیفه به‌عنوان شیء ارزشی در پی تنبیه کنیزک است. نیروی تحریک‌کننده هم خنده کنیزک به ضعف شهوت خلیفه است. اعتراف کنیزک به رابطه‌ای که با پهلوان داشته

است، به عنوان عامل بازدارنده، مانع کشته شدنش به دست خلیفه می شود. الگوی کنشگرهای این موقعیت نیز این گونه ترسیم می شود:

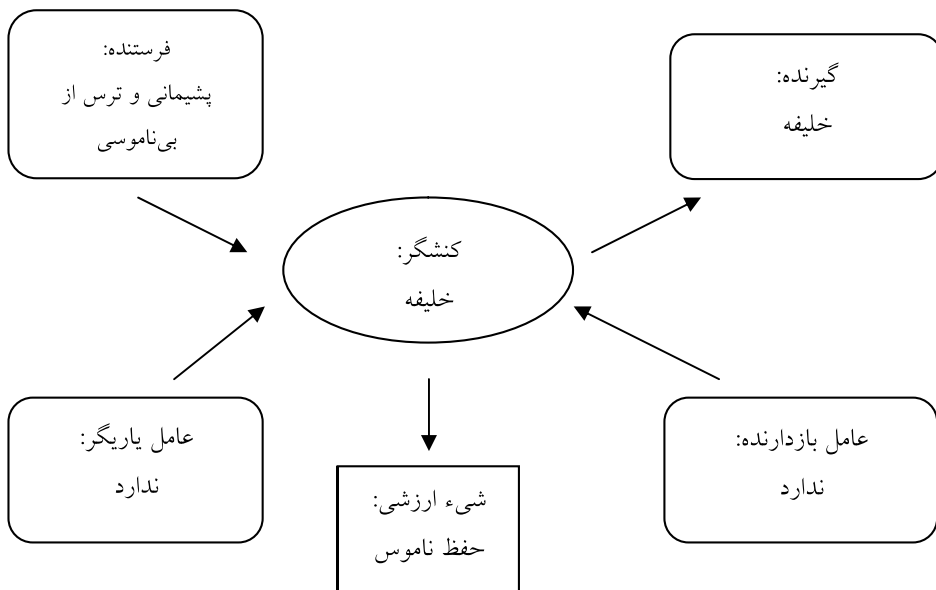


موقعیت ششم

شاه با خود آمد استغفار کرد
گفت با خود آنچه کردم با کسان
هر که با اهل کسان شد فسق جو
ز آنک مثل آن جزای آن شود
نیست وقت کین گذاری و انتقام
گر کشم کینه بر آن میر و حرم
گفت: اکنون ای کنیزک و مگو
با امیرت جفت خواهم کرد من
پس بخود خواند آن امیر خویش را
کرد با او یک بهانه دل پذیر
عقد کردش با امیر او را سپرد

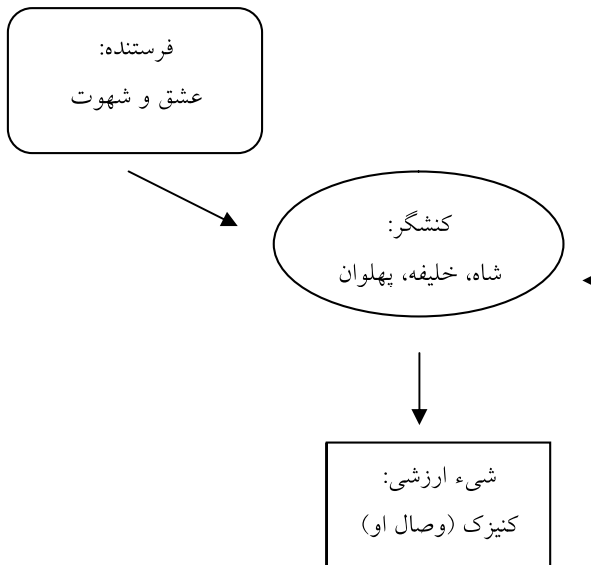
یاد جرم و زگت و اصرار کرد
شد جزای آن به جان من رسان
اهل خود را دان که قواد است او
چون جزای سیئه مثلش شود
من به دست خویش کردم کار خام
آن تعلی هم بیاید بر سرم
این سخن را که شنیدم من ز تو
الله الله زین حکایت دم مزین
گشت در خود خشم قهراندیش را
که شدستم زین کنیزک من نفیر
کرد خشم و حرص را او خرد و مُرد
(ابیات ۲۹۹۵-۴۰۲۴)

در موقعیت پایانی داستان، خلیفه در پی شیء ارزشی دیگری است و آن، دادن کنیزک به پهلوان به منظور حفظ ناموس خود است. عامل فرستنده هم احساس پشیمانی و ترس از بی‌ناموس شدن است. سودبرنده نیز خلیفه است. الگوی کنشگرهای این موقعیت این‌گونه ترسیم می‌شود:



نتیجه‌گیری

اگر با رویکرد گریماس یعنی توجه به ساختار عینی متن و کشف ژرف‌ساخت‌های عمیق آن، به سه روایت بررسی‌شده در این مقاله نظری بیفکنیم، درمی‌یابیم شخصیت یا عامل کنیزک در اغلب موارد در نقش شیء ارزشی ظاهر شده است. در یازده موقعیت از موقعیت‌های چهارده‌گانه، شیء ارزشی همان کنیزک است. در ده موقعیت از این چهارده موقعیت، هدف کنشگر، وصال او است و فقط در یک موقعیت هدف کنشگر، تنبیه کنیزک است. کنشگران به ترتیب شاه و خلیفه و پهلوان هستند. فرستنده همیشه نیروی عشق و شهوت است. بنابراین، ده موقعیت از تمام موقعیت‌های بررسی‌شده را می‌توان در یک الگو خلاصه کرد:



کنیزک در اغلب موارد، هدف جنسی است و نیروی فرستنده نیز- همان طور که در نمودارها دیده می‌شود- جز در یک موقعیت، همیشه نیروی شهوت است. اشاره‌های راوی به عشق به عنوان نیروی تحریک‌کننده در برخی موقعیت‌ها نیز با اشاره‌های بعدی او به اعمال کنشگران و قرار گرفتن کنیزک در موقعیت هدفی صرفاً جنسی، بی‌اثر می‌شود. همچنین شخصیت کنیزک فقط در یک موقعیت آن‌هم در داستان «مرد زاهد و کنیزک» کنشگر نخست است. البته در این مورد هم کنیزک به صرف اینکه آغازگر کنش محوری موقعیت است، به عنوان کنشگر قلمداد شده است. در این حکایت به دلیل ایجازی که مولوی به کار برده است، تنه اصلی داستان در ابیاتی محدود گنجانده شده و فرصتی برای پروراندن خوب شخصیت‌ها حاصل نشده است. از این رو تشخیص موقعیت کنشگرها برای خواننده تاحدی مبهم می‌شود. از آنجایی که کنیزک همواره عاملی منفعل و در نقش شیء ارزشی است، از نیروهای فرستنده‌ای که برای کنشگر مطرح می‌شود، سخنی به میان نمی‌آید و در نتیجه انگیزه‌های او همواره ناشناخته است. همان طور که می‌دانیم، کنش و کنشمندی یکی از شیوه‌های شخصیت‌پردازی است که راوی از آن بهره می‌گیرد. آن گونه که در این روایت‌ها ملاحظه شد، عامل کنیزک از این

عنصر بی بهره است. این نکته عاملی است که کنیزک را به شخصیتی ایستا و در عین حال منفعل تبدیل می کند.

پی نوشت ها

1. A. J. Greimas
2. Vladimir Propp
3. Saussure
4. Jakobson
5. Individduating
6. Flat Character

منابع

- آدم، ژان میشل و فرانسواز رواز. (۱۳۸۳). *تحلیل انواع داستان (رمان، درام، فیلم نامه)*. ترجمه آذین حسین زاده و کتایون شهپرراد. تهران: قطره.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. تهران: فردا.
- احمدی، بابک. (۱۳۶۸). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- تولان، مایکل جی. (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه - زبان شناختی بر روایت*. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). *ریخت شناسی قصه های پریان*. ترجمه فریدون بدره ای. تهران: توس.
- محمدی، محمد و علی عباسی. (۱۳۸۰). *صمد: ساختار یک اسطوره*. تهران: چیتا.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۴). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد. ا. نیکلسون. تهران: بدرقه جاویدان.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. ج ۴. تهران: شفا.
- Cooren, F. (2008). "Between Semiotics and Pragmatics: Opening Language Studies to Textual Agency". *Journal of Pragmatics* 40. PP. 1-16.
- greimas, A. J. (1983). *Stractal semantics: An Attempt at a Method*. Published by University of Nebraska Press.

- Herman, D. (2000). "Pragmatic Constraints on Narrative Processing: Actants and anaphora resolution in a corpus of North Carolina ghost stories". *Journal of pragmatics* 32. PP. 959- 1001.
- Vilhjamsdottir, G. & T. H. Tulinius. (2009). "Tales of Two Subjects: Narratives of Career Counseling". *Journal of Vocational Behavior* 75. PP. 267-274.